

تبیین فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر اساس مدل قدرت شبکه‌ای مانوئل کاستلز

ناصر جمال زاده^{۱*}
محمد خواجه علی^۲

چکیده

فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی تا به حال بر اساس نظریات و رویکردهای متفاوت جامعه‌شناختی تبیین و تفسیر شده است. رویکرد این مقاله تبیین فرآیند انقلاب اسلامی بر اساس مدل قدرت شبکه‌ای کاستلز است. بر اساس این مدل قدرت متشکل از شبکه‌هایی است که توسط متصل‌کننده‌ها (سوئیچر) به هم مرتبط می‌شوند و شبکه‌ای در هم پیچیده از قدرت را شکل می‌دهند. در طرف مقابل نیز کنشگران اجتماعی شبکه‌ای ضد قدرت را ایجاد می‌کنند که در صورت نفوذ در شبکه قدرت و قطع اتصال شبکه‌های قدرت به هم، امکان فروپاشی حکومت را فراهم می‌کنند. سؤال اصلی این مقاله این است که چگونه در جریان پیروزی انقلاب اسلامی شبکه‌های ضد قدرت توسط مساجد و هیئت‌های مذهبی، دانشگاه‌ها و در رأس آن رهبری امام خمینی(ره) به‌عنوان متصل‌کننده (سوئیچر)های شبکه ضد قدرت با هم مرتبط شده و توانستند شبکه در هم تنیده قدرت حکومت پهلوی شامل ارتش و ساواک، سرمایه‌داران حامی حکومت، دیوان‌سالاری عظیم دولتی و قدرت خارجی را سست کنند و زمینه پیروزی انقلاب را فراهم کنند. با توجه به مستندات تاریخی، در این مقاله این فرضیه تأیید می‌شود که اتصال بین شبکه‌های ضد قدرت شامل شبکه روحانیت و حوزه علمیه، طبقه متوسط سنتی و بازار، طبقه متوسط جدید و روشنفکران و شبکه کارگران در کنار بحران‌هایی که برای حکومت به‌وجود آمد، به‌تدریج پایه‌های حکومت را سست کرده و زمینه فروپاشی حکومت با خروج محمدرضا پهلوی (به‌عنوان متصل‌کننده شبکه‌های قدرت) را فراهم آورد. روش تحقیق این مقاله، تاریخی، توصیفی و تحلیلی خواهد بود و روش گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای خواهد بود.

کلید واژه‌ها: انقلاب اسلامی ایران، نظریه کاستلز، شبکه قدرت، شبکه ضد قدرت، سوئیچر، امام خمینی.

1- Email: jamalzadeh@yahoo.com

۱- دانشیار علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع) (*نویسنده مسئول)

2- Email: mohammad.khajeali@yahoo.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه امام صادق(ع)

تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۱۷

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲۸

مقدمه

انقلاب‌ها در بردارنده تلاش‌هایی برای تغییر ساختارها و نهادهای جامعه سیاسی، پرسنل رژیم‌ها، یا سیاست‌های حکومت‌ها هستند که حاصل کنش‌های اجتماعی و سیاسی گروه‌های فعال در جریان انقلاب است (تیلور، ۱۳۸۷: ۱۰۷). عملکرد گروه‌ها و اقشار مختلف اجتماعی در چارچوب یک جنبش را می‌توان از طریق رویکردهای مختلف نظری تحلیل و بررسی کرد و نظریات گوناگونی را در تحلیل چرایی و چگونگی رسیدن یک جنبش اجتماعی به اهداف از پیش تعیین شده به کار بست. با این حال پیروزی هر جنبش اجتماعی با توجه به نوع هدف‌گذاری‌های انجام شده توسط برنامه‌نویسان و نیروهای آن جنبش به عوامل مختلفی در داخل جنبش و خارج از آن بستگی دارد. نیروی جنبش اجتماعی باید توانایی سست کردن پایه‌های قدرت حاکم و استحکام بخشیدن به ضد قدرت را داشته باشد تا به اهداف مشخص شده دست پیدا کنند. این اقدامات در صورتی که اهداف آن جنبش اجتماعی، ایجاد تغییر و تحولات اساسی در ساختار حکومت و انقلاب باشد اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و ضرورت ایجاد شبکه‌ی ضد قدرت را بیشتر نمایان می‌کند.

این نوع تحلیل برای تبیین جنبش‌های اجتماعی و تغییر و تحولات ناشی از آن، مستلزم نگاه شبکه‌ای به قدرت است. طبق این دیدگاه قدرت حاصل پیوستن شبکه‌هایی هست و در برابر آن ضد قدرت نیز از پیوستن شبکه‌هایی از نیروهای اجتماعی خواهان تغییر ایجاد می‌شود.

بر اساس این تحلیل می‌توان انقلاب اسلامی ایران را حاصل اتصال شبکه‌های مخالفین رژیم پهلوی در قالب شبکه ضد قدرت دانست که توانست شبکه قدرت رژیم پهلوی را سست کرده و در نهایت منجر به فروپاشی کامل قدرت پهلوی شود. این دیدگاه که منطبق با نگرش بسیاری از محققان حوزه انقلاب اسلامی نیز می‌باشد انقلاب اسلامی را حاصل ائتلافی از نیروهای مخالف با گرایش‌های متفاوت می‌داند که به مثابه یک شبکه ضد قدرت به هم متصل شد و شبکه قدرت حکومت پهلوی را از هم جدا کرد. در این راستا به غیر از کاستلز طیف دیگری از نظریه‌پردازان نیز مسئله ائتلاف گروه‌ها و معترضین را مورد توجه قرار داده‌اند که به‌عنوان نمونه می‌توان به نظریه چالز تیلی اشاره کرد. وی در تشریح نظریه خود در رابطه با شروع انقلاب‌ها به‌وجود شروطی اشاره می‌کند که ظهور مدعیان یا ائتلاف‌هایی از مدعیان که اعتراضاتی در مورد کنترل حکومت دارند یکی از این شروط است (گلدستون، ۱۳۸۵: ۸۲). وی در کتاب خود با عنوان انقلاب و بسیج سیاسی، به نقش سازمان‌ها در ایجاد ارتباط بین گروه‌های مختلف فعال در انقلاب به‌منظور بسیج توده‌ها اشاره می‌کند (تیلی، ۱۳۸۵: ۹۵) که تطبیق آن در مقاله آقای سمتی با عنوان نظریه بسیج منابع و انقلاب اسلامی ایران صورت گرفته است و از برخی جهات با مقاله حاضر مشابهت دارد (سمتی، ۱۳۷۵: ۱۳۵).

کاستلز نیز در مقالات و کتاب‌های اخیر خود نظریه قدرت شبکه‌ای و ایجاد شبکه ضد قدرت را با انقلاب مصر مطابقت داده است؛ اما در خصوص تطبیق آن برمورد انقلاب اسلامی ایران و بررسی فرآیند پیروزی آن از منظر شبکه‌های ضد قدرت ایجاد شده در بین گروه‌های مخالف رژیم پهلوی تحقیقی انجام

نشده است و در این مقاله برای نخستین بار است که فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی از منظر ساختارهای ارتباطی و به طور خاص در تطبیق با نظریه مانوئل کاستلز بررسی می‌شود. با توجه به این مسئله در این مقاله در پی پاسخ به این سؤال هستیم که چگونه فعالیت شبکه‌های ضد قدرت باعث قطع اتصال بین شبکه‌های قدرت شکل گرفته حول حکومت شده و به تدریج زمینه فروپاشی حکومت پهلوی را فراهم آورد. در این راستا با توجه به داده‌های تاریخی و تحلیلی این مسئله تأیید می‌شود که با اتصال شبکه‌های ضد قدرت به همدیگر به وسیله سوئیچرهای نظیر مساجد، هیئت‌ها، دانشگاه‌ها و در رأس آنها رهبری امام خمینی(ره) و نفوذ در شبکه قدرت، اتصال بین شبکه‌های قدرت قطع شده و با خروج شاه از ایران به عنوان یک سوئیچر مهم شبکه قدرت، زمینه پیروزی انقلاب اسلامی فراهم شد. به همین منظور در این مقاله ضمن تعریف اجمالی از مفهوم شبکه و چگونگی اتصال شبکه‌ها به همدیگر بر اساس نظریه کاستلز به معرفی و تبیین شبکه‌های قدرت رژیم پهلوی و نحوه اتصال آنها، شبکه‌های مخالفان رژیم پهلوی و نحوه اتصال آنها به همدیگر و فرآیند غلبه شبکه ضد قدرت بر شبکه قدرت رژیم پهلوی خواهیم پرداخت.

چارچوب نظری و مفهومی

بررسی و تحلیل انقلاب‌ها و زمینه و چگونگی ائتلاف گروه‌های معترض تا به حال بر اساس نظریات گوناگونی بررسی شده است. در این مقاله ائتلاف گروه‌ها و مخالفین رژیم پهلوی بر اساس نظریه مانوئل کاستلز (Manuel Castells) و از منظر ساختارهای ارتباطی بررسی خواهد شد. کاستلز جامعه‌شناس و نظریه پرداز علم ارتباطات است و معتقد است که شبکه‌ها ساختارهای ارتباطی در جوامع هستند و به قدرت شکل می‌دهند و برای فروپاشی قدرت، باید شبکه‌های ضد قدرت ایجاد شده، توانایی قطع اتصال بین شبکه‌ی قدرت را داشته باشند. درک نظریه قدرت شبکه‌ای و تطبیق آن با انقلاب اسلامی نیازمند توضیح و تعریف دقیق مفاهیم نظریه کاستلز است که در این مقاله به آن پرداخته خواهد شد.

۱. شبکه

در زندگی اجتماعی، شبکه‌ها، ساختارهای ارتباطی هستند و این شبکه‌های ارتباطی الگوهای تماس هستند که به وسیله جریان پیام‌ها در میان افراد در ارتباط، در زمان و مکان مشخص ایجاد شده‌اند. بنابراین شبکه‌ها جریان‌ها را پردازش می‌کنند و این جریان‌ها سیر اطلاعات در گردش بین گره‌ها هستند. یک شبکه، متشکل از مجموعه‌ای از گره‌های به هم پیوسته است. گره‌ها ممکن است وابستگی‌های متفاوتی به شبکه داشته باشند و لذا گره‌های مهم «مراکز» شبکه‌ها نامیده می‌شوند. با این وجود، هر یک از اجزای یک شبکه (از جمله مراکز) یک گره هستند و کارکرد و معنای آنها بستگی به برنامه‌های شبکه و تعاملات آنها با سایر گره‌ها در شبکه دارد (castells, 2009: 19).

یک شبکه توسط برنامه‌هایی که اهداف و قوانین رفتار را تعیین می‌کند تعریف می‌شود، این برنامه از کدهایی که شامل ارزیابی عملکردها و معیارهایی برای رسیدن به موفقیت و یا شکست است تشکیل می‌شود. در شبکه‌های اجتماعی و سازمانی، بازیگران اجتماعی، ارزش‌ها و منافع آنها را پرورش می‌دهند و در تعامل با سایر بازیگران جامعه، منشأ اصلی ایجاد و برنامه‌ریزی شبکه‌ها هستند. با این وجود، پس از نصب و برنامه‌ریزی، شبکه‌ها دستورالعمل‌های معین شده در محیط عملیاتی خود را دنبال می‌کنند و قادر به پیکربندی مجدد خود در درون پارامترهایی از اهداف و فرآیندهای مشخص شده خود هستند. شبکه‌ها (و مجموعه منافع و ارزش‌هایی که آنها دربردارند) با یکدیگر همکاری و رقابت می‌کنند. این همکاری مبتنی بر توانایی برقراری ارتباط بین شبکه‌ها است و این توانایی وابسته به وجود کدهای انتقالی و عملکرد بینا بخشی (پروتکل ارتباطی) و دسترسی به نقاط اتصال (سوئیچ‌ها) هست (Castells, 2009: 19).

بنابراین، شبکه‌ها ساختارهای پیچیده ارتباطی شکل گرفته، در حول مجموعه‌ای از اهداف هستند که به‌طور هم‌زمان وحدت اهداف و انعطاف‌پذیری امور اجرایی را با سازگاری با محیط عملیاتی خود تضمین می‌کند. ساختارهای آنها بر طبق ظرفیت‌های این شبکه‌ها برای پیکربندی مجدد خود در یک جستجوی بی‌پایان برای ترتیبات بهتر شبکه‌سازی تکامل یافته است. البته شبکه‌ها مختص به جوامع قرن بیست و یکم یا حتی جوامع انسانی نیستند. آنها الگوهای اساسی زندگی را در انواع مختلف آن می‌سازند و قالب‌هایی یکسان برای همه روندهای زندگی می‌سازند پس می‌توان گفت هر جا زندگی وجود دارد، شبکه‌ها نیز یافت می‌شود (Castells, 2009: 19).

۲. قدرت شبکه‌ای

با تبیین و توضیح رخ داده‌های اجتماعی و سیاسی با تکیه بر شبکه‌های ارتباطی ایجاد شده در جوامع، می‌توان اسباب تحولات و کنش‌ها را در توانایی و قدرت هر شبکه در رسیدن به اهداف خود دانست. اندیشمندان عرصه سیاسی اهمیت فراوانی برای مفهوم قدرت قائل هستند و به عقیده برخی محققان، علم سیاست در اصل علم کسب و حفظ قدرت است و اندیشمندان عرصه سیاست بین‌الملل نیز معتقدند که این عرصه نیز مانند سایر عرصه‌های سیاست، مبارزه‌ای است برای کسب و حفظ قدرت (Morgenthau, 1985: 31).

در تعریف قدرت و تبیین ابعاد آن نظریات گوناگونی عرضه شده است و نه در زبان روزمره و نه در علم سیاست توافقی درباره دانش‌واژه و تعریف‌های قدرت وجود ندارد اما آنچه که مورد توافق بیشتر اندیشمندان قرار گرفته این است که قدرت توانایی تحمیل اراده است به رغم مقاومت دیگران (عالم، ۱۳۷۳: ۸۹).

حال اگر قدرت را در جوامعی بررسی کنیم که شبکه‌های ارتباطی درون آن در راستای اهداف مشخص شده به برنامه‌ریزی و کنش سیاسی می‌پردازند، قدرت نیز شبکه‌ای می‌شود. کاستلز معتقد است که قدرت چند بعدی است و مطابق با منافع و ارزش‌های کنشگران قدرتمند، پیرامون شبکه‌های برنامه‌ریزی شده در

هر حوزه‌ی فعالیت انسان سازماندهی شده است و شبکه‌های قدرت موجود در حوزه‌های گوناگون فعالیت انسان در میان خودشان نیز شبکه‌ای شده است (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۶).

۳. سازوکار عمل قدرت شبکه‌ای

کاستلز معتقد است که شبکه‌های قدرت از طریق یک سازوکار بنیادی قدرت‌سازی که قدرت سوئیچینگ می‌نامد به هم متصل می‌شوند. قدرت سوئیچینگ عبارت از ظرفیت اتصال دو یا چند شبکه مختلف در فرآیند ساخت قدرت برای هر یک از آنها در حوزه‌های مربوطه‌شان است (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۶).

دارندگان قدرت در نظر کاستلز دو طیف هستند؛ برنامه‌نویسان که از امکان برنامه‌نویسی شبکه‌های اصلی‌ای که زندگی مردم وابسته به آنهاست برخوردارند (مثل حکومت، مجلس، دستگاه نظامی و امنیتی، دستگاه‌های مالی، رسانه‌ها، نهادهای علم و فناوری و غیره) و سوئیچرها که باعث اتصال بین شبکه‌های مختلف می‌شوند (مثل صاحبان رسانه‌ها که وارد طبقه سیاسی شده‌اند، نخبگان مالی که بودجه نخبگان سیاسی را تأمین می‌کنند، نخبگان سیاسی که کفالت نهادهای مالی را بر عهده دارند، شرکت‌های رسانه‌ای در هم پیچیده با شرکت‌های مالی، نهادهای دانشگاهی که توسط شرکت‌های تجاری بزرگ تأمین مالی می‌شوند). حالا اگر قدرت از طریق شبکه‌های برنامه‌نویسی و سوئیچینگ اعمال می‌شود، پس ضد قدرت عبارت است از تلاش آگاهانه برای تغییر روابط قدرت، از طریق شبکه‌های بازنویسی پیرامون منافع و ارزش‌های بدیل، و یا مختل کردن سوئیچ‌های مسلط که همزمان با سوئیچینگ شبکه‌های مقاومت و تغییر اجتماعی، اجرا می‌شود (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۷).

با این توضیح می‌توان کنش‌ها و تحولات انقلابی در زمان‌های گوناگون را حاصل انفصال شبکه‌های قدرت حکومت از هم و ایجاد شبکه ضد قدرت از طریق اتصال شبکه مخالفان به‌وسیله سوئیچر (متصل‌کننده)ها دانست که قادر هستند جایگزین شبکه‌ی قدرت درون حکومت شوند.

شبکه‌های قدرت حکومت رژیم پهلوی

پایه‌های قدرت حکومت محمدرضا پهلوی بر چند شبکه اصلی قدرت پایه‌گذاری شده بود که محمدرضا پهلوی به‌عنوان یک سوئیچر، شبکه‌های مختلف قدرت را به هم متصل می‌کرد و باعث ایجاد پیوند محکمی برای تثبیت این حکومت شده بود. عمده شبکه‌های قدرت محمدرضا پهلوی، حول ارتش و دستگاه امنیتی حکومت، شبکه سرمایه‌داران و خانواده‌های ثروتمند و صاحب نفوذ که قدرت اقتصادی حکومت را در کنار درآمدهای بالای نفتی تحکیم می‌بخشیدند، شبکه دیوان‌سالاری و مزدبگیران حکومت که شاه حساب ویژه‌ای در حمایت این شبکه از خود باز کرده بود و دیگر پایه قدرت شاه، شبکه ژئوپولیتیکی و حمایت‌های آمریکا و بلوک غرب بود که ارتباط این شبکه‌ها با هم شبکه قدرت درهم تنیده‌ای را برای محمدرضا پهلوی ایجاد کرده بود.

۱. ارتش و ساواک

بعد از سال ۱۳۴۲ محمدرضا پهلوی هزینه‌های زیادی صرف گسترش کمی و کیفی ارتش کرد؛ وی شمار نفرات نظامی را به ترتیب از ۲۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۴۲ به ۴۱۰ هزار در سال ۱۳۵۶ افزایش داد؛ نیروی زمینی ارتش از ۱۸۰ هزار نفر به ۲۰۰ هزار نفر؛ ژاندارمری از ۲۵ هزار نفر به ۶۰ هزار نفر؛ نیروی هوایی از ۷ هزار و پانصد به ۱۰۰ هزار نفر؛ نیروی دریایی از ۲ هزار به ۲۵ هزار نفر؛ واحد کماندوهای ویژه از ۲ هزار به ۱۷ هزار نفر؛ و گارد شاهنشاهی از ۲ هزار به ۸ هزار نفر افزایش یافت. همچنین بودجه سالانه ارتش از ۲۹۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۱/۸ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت، به ۷/۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رساند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳۵).

در کنار ارتش، ساواک نیز یکی دیگر از شبکه‌هایی بود که برای حفظ تاج و تخت ایجاد شده بود و قسمت اعظم بودجه کشور صرف آن می‌شد. به همین منظور لایحه سازمان اطلاعات و امنیت کشور توسط دولت علا تهبیه و در شهریور ۱۳۳۵ به مجلس سنا ارسال شد. این دستگاه به منظور حفظ امنیت کشور و جلوگیری از هرگونه توطئه مضر به مصالح عمومی تأسیس شده بود که در اصل ابزاری برای محدودسازی و سرکوب هر نوع فعالیتی بود که پایه‌های قدرت شاه را متزلزل می‌کرد (حسینیان، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

۲. سرمایه‌داران

شبکه سرمایه‌داران و حامیان محمدرضا در دربار دومین ستون نقویت‌کننده رژیم پهلوی بود که شاه را قادر می‌ساخت تا از راه پرداخت حقوق و مزایا هنگفت و فراهم ساختن مشاغل بی دردسر ولی پردرآمد، تلاش‌ها و خدمات پیروان و پشتیبانان خود را تلافی کند. این شبکه که در مجموع کمتر از یک هزار نفر بودند، مالکیت بیشتر زمین‌های وسیع تجاری و حدود ۸۵ درصد شرکت‌های خصوصی مربوط به بانکداری، کارخانه‌های تولیدی، تجارت خارجی، بیمه و ساختمان‌سازی شهری را نیز در اختیار داشتند. بررسی دقیق‌تر و خاص نشان می‌دهد که ۱۵۰ خانواده بودند که ۶۷ درصد از تمام صنایع و مؤسسات مالی را در اختیار داشتند. اعضای آن در بیش از ۱۰۰۰ هیئت مدیره حضور داشتند. از مجموع ۴۳۷ شرکت صنعتی بزرگ، ۳۷۰ شرکت از آن ده خانواده بودند. این خانواده‌ها به واسطه سرمایه‌گذاری مشترک در شرکت‌های صنعتی، تجاری و مالی کاملاً با یکدیگر گره خورده بودند (بشیریه، ۱۳۹۳: ۷۰). این موارد در کنار درآمد بالای نفت، قدرت اقتصادی حکومت را تأمین می‌کرد. بنا به نوشته یک اقتصاددان معتبر غربی، در سال‌های پایانی عمر رژیم، پول‌های هنگفتی - شاید ۲ میلیارد دلار - مستقیماً از محل درآمدهای نفتی به حساب‌های مخفی اعضای خانواده سلطنتی در بانک‌های خارجی منتقل شد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳۱-۵۳۸).

۳. دیوان‌سالاری

دستگاه عظیم دیوان‌سالاری شاه، دیگر شبکه قدرت محمدرضا پهلوی را تشکیل می‌داد که شاه بر روی حمایت این شبکه از قدرت خود حساب ویژه‌ای باز کرده بود. کارکنان دولت و وزیران در حوالی سال

۱۳۴۲ شامل ۱۲ وزیر و ۱۵۰ هزار کارمند بود. اما در سال‌های دهه ۱۳۵۰ به ۱۹ وزیر و ۳۰۴ هزار کارمند بالغ می‌شد. در مجموع در سال ۱۳۵۶، ۸۰۰ هزار نفر برای دولت در دستگاه‌های غیرنظامی کار می‌کردند که با ۴۰۰ هزار نفر نیروی نظامی حدود ۱۲ درصد جمعیت از نظر اقتصادی فعال جامعه را دربر می‌گرفت (فوران، ۱۳۷۷: ۴۶۷-۴۶۸).

دیوان‌سالاری اداری در واقع یکی از پایگاه‌های بسیار مهم و اساسی حاکمیت شاه را تشکیل می‌داد. درآمد روز افزون دولت از فروش نفت و توزیع انحصاری آن از جمله عوامل تعیین‌کننده‌ای بود که به کارکرد دستگاه حکومتی خصلت و ماهیت جدیدی بخشیده بود و محمدرضا پهلوی برای اجرای برنامه‌های نوسازی صنعتی و اجتماعی خود احتیاج به افراد با تجربه اداری و فن‌سالار در دیوان‌سالاری در حال رشد داشت. گروه جدیدی از نخبگان با تجربه با ماهیت و گرایش‌های مختلف سیاسی همراه با کارکنان بخش خصوصی که بخش اصلی و عمده طبقه متوسط جدید را تشکیل می‌دادند می‌توانستند شاه را در تحقق برنامه‌های نوسازی یاری دهند (ازغندی، ۱۳۸۲: ۲۵۶).

۴. قدرت خارجی

دیگر پایه قدرت شاه، شبکه ژئوپولیتیکی حامی حکومت محمدرضا بود که ستون فقرات سیاست خارجی و برخی سیاست‌های داخلی حکومت بر آن نهاد شده بود. شاه بازگشت خویش به تخت سلطنت بعد از سال ۳۲ را مدیون کودتای ۲۹ مرداد می‌دانست که به واسطه دخالت فعالانه سیا صورت پذیرفت. سیاست‌گذاران آمریکا کودتای ۲۸ مرداد را در ایران ترتیب دادند تا ثبات سیاسی را در کشوری که در چارچوب استراتژی جهانی آمریکا برای درگیری و تحدید اتحاد شوروی حیاتی می‌دانستند، برقرار کنند. در دهه بعد از آن هم ایران نقشی حیاتی در استراتژی جهانی آمریکا بازی می‌کرد و از آن زمان به بعد همچنان برای آمریکا کشوری مهم قلمداد می‌شد، و پایگاهی را برای روابط سلطه‌آمیز شدید میان دو کشور، فراهم می‌آورد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۳).

به این ترتیب بعد از کودتا کمک‌های سخاوتمندانه مالی و نظامی آمریکا به سوی ایران سرازیر شد و در دهه ۳۰ شاه به واسطه کمک‌های آمریکا توانست قدرت خود را استحکام ببخشد. طبق آمار رسمی بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ آمریکایی‌ها فقط ۷۰۰ میلیون دلار کمک بلاعوض به شاه پرداخت کردند (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۳۷۵). از طرف دیگر از وقتی که ایران وارد پیمان بغداد سابق و پیمان سنتوی بعدی شده بود، از عدم عضویت کامل آمریکا در سازمان مزبور ناراضی بود و معتقد بود که این پیمان بدون حضور آمریکا کارایی لازم را ندارد و ممکن است کمک‌های نظامی و مالی آمریکا به ایران را محدود کند و ایران به فکر امضای موافقتنامه دفاعی دو جانبه با آمریکا بود و حتی شاه اصرار داشت که آمریکا رژیم او را در مقابل خطرات داخلی نیز بیمه کند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۳۵).

در حقیقت با افزایش نفوذ آمریکا در ایران و شکل‌گیری ثبات نسبی در داخل کشور، روابط ایران و آمریکا از دهه ۱۹۶۰ به بعد شکل مستحکم‌تری یافت و روابط را به سطح روابط دست‌نشاندهی رساند. از

دهه ۱۹۶۰ به بعد حکومت ایران به دنبال اختناق داخلی عمدتاً در پی سرکوبی خارجی نیز بود و این سیاستی بود که منافع دولت‌های ایران، آمریکا و دیگر متحدان سرمایه‌دارش را تأمین می‌کرد. استراتژی سیاست خارجی جانسون که پس از ترور کندی در ۲ آذر ۱۳۴۲ رئیس‌جمهور شده بود با شیوه برخورد کندی با محمدرضا پهلوی تفاوتی نداشت چرا که او نیز اصلاحات شاه را مورد تأیید قرار داد و بر رفتار خشونت بار رژیم علیه مخالفان و تظاهرکنندگان در تظاهراتی که در سراسر ایران در سال ۱۳۴۲ انجام گرفت، اصرار می‌ورزید. روابط متقابل و صمیمانه‌ای که بین شاه و جانسون از اوایل دهه ۱۳۴۰ به وجود آمده بود، به آنجا منجر شد که هر نوع کمک نظامی و مالی مورد نیاز ایران بدون محدودیت در اختیار شاه قرار می‌گرفت. جانسون بلافاصله پس از به قدرت رسیدن، طرحی را تصویب کرد که به موجب آن ایران می‌توانست تا ۲۰۰ میلیون دلار جنگ‌افزار خریداری کند. این امر خود تداوم پویای دست‌نشاندهی را به نمایش می‌گذارد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۲۸۵).

سطح روابط ایران و آمریکا در ادامه و بعد از روی کار آمدن نیکسون در سه سطح نظامی-امنیتی، اقتصادی و سیاسی گسترش یافت و ایران نقش کلیدی در منطقه خلیج فارس برای حفظ منافع آمریکا ذیل دکترین نیکسون پیدا کرد. پذیرش مسئولیت دفاع از منافع آمریکا توسط رژیم ایران، به قدرتمند شدن نخبگان سیاسی و نظامی و تمرکزگرایی رژیم بسیار کمک کرد. سیاست امنیتی محمدرضا پهلوی متأثر از کمک‌های نظامی آمریکا و خرید تسلیحاتی از این کشور، ایران را تا سال سقوط نظام شاهنشاهی به یک زرادخانه عظیمی تبدیل کرده بود که چه از لحاظ نیروی هوایی و چه از نظر نیروهای زمینی و دریایی در سراسر خاورمیانه و خاور دور از بالاترین قدرت و تشکیلات نظامی برخوردار شده بود (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۳۹). همچنین به دلیل افزایش درآمد دولت از فروش نفت و دستیابی به ثبات سیاسی و تحکیم زیربنای اقتصادی کشور از اوایل دهه ۱۳۵۰، وضعیتی به وجود آمد که آمریکا به‌طور روز افزون در مسائل ایران درگیر شد و نقش مهمی در سیاست و اقتصاد جامعه به عهده گرفت و منجر به سرمایه‌گذاری‌های گسترده شرکت‌ها و مؤسسات مالی آمریکایی در ایران شد. به موازات توسعه همکاری‌های نظامی و اقتصادی بین دو کشور، مناسبات سیاسی نیز بر اساس «حسن تفاهم کامل» گسترش بیشتری نسبت به دهه گذشته پیدا کرد و ایران را به صورت یک متحد ممتاز برای آمریکا در آورد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۴۷-۳۵۳).

این وابستگی و اتکای شاه به آمریکا، یکی از مهم‌ترین پایه‌های قدرت حکومت را شکل می‌داد و کمک‌های مختلف آمریکا به حکومت محمدرضا پهلوی در بزنگاه‌های حساس باعث شده بود که اعتماد به نفس شاه در اجرای برنامه‌های مختلف حتی با وجود مخالفت‌های برخی اقشار اجتماعی افزایش یابد و با اتکای به قدرت خارجی بسیاری از سیاست‌های مدنظر خود را به اجرا در آورد.

۵. متصل‌کننده شبکه‌های قدرت

محمدرضا پهلوی به‌عنوان یک سوئیچر، متصل‌کننده این چهار شبکه به هم بود و از طریق اتصال این شبکه‌های قدرت به هم، پایه‌های حکومت پهلوی را محکم می‌کرد. به دلیل اینکه اتصال این شبکه‌ها به

هم از طریق شخص شاه ممکن شده بود، نبود شاه بدون شک این شبکه در هم تنیده را از هم باز می‌کرد و منجر به فروپاشی قدرت می‌شد. به همین دلیل شبکه‌های ضد قدرت تلاش بسیاری برای قطع اتصال شبکه‌های قدرت حکومت پهلوی داشتند و همین مسئله نیز باعث شد با رفتن شاه، پایه‌های حکومت پهلوی متزلزل شده و حکومت به سرعت از هم فروپاشد.

شبکه‌های ضد قدرت در بین مخالفین حکومت

همان‌گونه که گفته شد، مخالفان حکومت پهلوی در قالب یک جنبش اجتماعی شبکه‌های ضد قدرت را در برابر شبکه‌های قدرت حکومت تشکیل دادند و مبارزه برای فروپاشی رژیم پهلوی را از طریق شبکه‌های بازبرنامه‌نویسی پیرامون منافع، ارزش‌های بدیل و یا مختل کردن سویج‌های مسلط، همزمان با سوئیچینگ شبکه‌های مقاومت و تغییر اجتماعی پیگیری کردند.

کنشگران تغییر اجتماعی در جریان انقلاب اسلامی، در قالب چند شبکه اجتماعی که از طریق سوئیچ‌هایی به هم متصل می‌شدند، با رخنه به شبکه‌های قدرت رژیم پهلوی و ایجاد اختلال در اتصال شبکه‌های قدرت رژیم، زمینه فروپاشی حکومت پهلوی را فراهم کردند.

چهار شبکه عمده که شبکه‌های ضد قدرت را شکل می‌دادند، عبارت بودند از شبکه روحانیت و حوزه، طیفی از طبقه متوسط سنتی و شبکه بازار، طبقه متوسط جدید و روشنفکران و در نهایت شبکه کارگران. این چهار شبکه از طریق سوئیچرها و متصل‌کننده‌های شبکه ضد قدرت با هم مرتبط بودند که عبارت از مسجد و دانشگاه و در رأس آنها رهبری امام خمینی(ره) بود که تمام شبکه‌های ضد قدرت را در کنار هم قرار می‌داد.

۱. روحانیت و حوزه

روحانیت شیعه در ایران از عصر صفوی به بعد یکی از نیروهای سیاسی عمده و با نفوذ به شمار می‌رفته و در مقام مقایسه با دیگر گروه‌های اجتماعی از شأن و حقوق و مصونیت اجتماعی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است. از لحاظ نظری ریشه قدرت روحانیت شیعه را باید در اندیشه امامت و غیبت و نیابت یافت (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۷). در ایران معاصر هیچ گروهی به اندازه روحانیت توانایی بسیج مردم را نداشته و بیشتر جنبش‌های مؤثر اجتماعی نیز با رهبری و هدایت این طیف وارد کنش‌های اجتماعی شده‌اند. در جریان انقلاب اسلامی هم روحانیت در نقش یک شبکه گسترده ظاهر شد که وظیفه بازبرنامه‌نویسی پیرامون منافع و ارزش‌های بدیل در جریان شبکه ضد قدرت را بر عهده داشت.

روحانیت به واسطه حوزه‌های علمیه در قالب یک شبکه از شبکه‌های ضد قدرت برای سرنگونی رژیم پهلوی و با رهبری مرجعیت به صورت عام و امام خمینی(ره) به صورت خاص فعالیت می‌کردند. این شبکه که از زمان قاجار با تشکیل نهاد مرجعیت در خود دارای ساختاری منسجم بود با ارتباطی که بین علمای طراز اول و روحانیون مساجد و در نتیجه مردم برقرار می‌کردند به مثابه یک شبکه در مقاطع مختلف

ساختارهای حکومت را به لرزه در می‌آوردند که حوادثی مثل قیام تنباکو در دوره قاجاریه یا قیام ۱۵ خرداد در دوره پهلوی دوم نمونه‌هایی از این قدرت شبکه‌ای روحانیت در مقابل قدرت حاکمه است که نمایان‌گر تجربه‌های تاریخی از این دست می‌باشد.

در ساختار این شبکه فضلا یا مدرسین، رابطین حوزه‌ها با رهبر انقلاب بودند. آنها انتقال‌دهنده اندیشه امام خمینی(ره) و آرمان‌های او به طلاب بودند. طلاب نیز در ایام رمضان، محرم و تعطیلات با اعزام به شهرها و روستاها در تجمع مؤمنین در مساجد و حسینیه‌ها مفاهیم دینی و انقلابی را با ساده‌ترین زبان‌ها به مردم انتقال می‌دادند و در ایام تعطیلات با برگزاری کلاس‌های درس برای جوانان آرمان‌ها و مواضع امام خمینی(ره) و مفاهیم دینی را به آنها منتقل می‌کردند (حسینیان، ۱۳۸۷: ۶۸۸).

با اینکه روحانیون تنها با بیان و گفتار، رژیم شاه را مورد انتقاد قرار می‌دادند، ولی رژیم از همان روزهای اول نهضت، کار دستگیری و بازداشت آنها را آغاز کرد. گرچه آمار رسمی دستگیری‌ها تا اول سال ۱۳۵۰ وجود ندارد؛ ولی از سال ۱۳۵۰ تا پیروزی انقلاب، آمار دستگیری روحانیون موجود است. طبق آمار رسمی ساواک، در طول ۷ سال تعداد ۱۴۷۵ نفر از روحانیون دستگیر، تبعید و ممنوع المنبر شدند که این آمار نشان‌دهنده فعالیت مجدانه روحانیت علیه رژیم شاه است. طبق این آمار هر سال به‌طور میانگین ۲۱۰ نفر از روحانیون دستگیر، تبعید یا ممنوع المنبر می‌شدند که این مسئله حکایت از آن دارد که شاه قصد داشت با این دستگیری‌ها انسجام شبکه ضد قدرت را از هم بگسلاند که موفق نشد (حسینیان، ۱۳۸۷: ۷۱۵-۷۱۶).

۲. طبقه متوسط سنتی و بازار

شبکه پیشه‌وران و کسبه، یکی از طیف‌های تشکیل‌دهنده شبکه مخالفین رژیم پهلوی بود. این طیف سرمایه‌های اندکی به‌کار می‌گرفتند و خود کار ییدی می‌کردند و محصولات‌شان را به‌صورت خرده‌فروشی می‌فروختند و معمولاً یک یا چند شاگرد و پادو داشتند. با رشد سریع شهرنشینی، مغازه‌های خرده‌فروشی و کارگاه‌های صنعتی در داخل و خارج از بازار گسترش یافت. برای مثال در تهران تعداد کسانی که به این شغل‌ها اشتغال داشتند، از ۱۲ هزار نفر در سال ۱۳۰۷ به ۲۵۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۵ افزایش یافت. در اواخر سال ۱۳۵۰، طیف بازاری بیش از یک چهارم از نیروی کار شهری را تشکیل می‌دادند (اشرف؛ بنوعیزی، ۱۳۸۶: ۹۰-۹۱).

پیشه‌وران و کسبه از هر پیشه و حرفه‌ای در گروه‌های غیر رسمی معروف به اصناف که ریاست آن را ریش‌سفیدان به عهده داشتند با یکدیگر پیوند می‌یافتند. ریش‌سفیدان به تدریج از طریق روندهای غیر رسمی و رضایت همکاران‌شان به موقعیت‌های رهبری گروه دست می‌یافتند. به‌ویژه ساز و کار مهمی که در همبستگی اجتماعی و عمل دسته جمعی این گروه مؤثر بود، هیأت‌های مذهبی غیر رسمی بود که اعضای مشاغل مشابه، ساکنان یک محله یا مهاجران از روستا یا شهر به‌صورت دوره‌ای با یکدیگر رودررو می‌شدند و بدین‌سان پیوندهای مشترک مذهبی، سیاسی، برخورد‌های فردی و همکاری بین آنها تقویت

می‌شد (اشرف، بنوعیزی؛ ۱۳۸۶: ۹۱). همچنین مساجد که معمولاً در مجاورت بازار قرار داشت عامل مهم دیگری در همبستگی اجتماعی شبکه بازار و برقراری ارتباط بین این شبکه و شبکه روحانیت بود. در مراحل اولیه انقلاب از دی ماه سال ۵۶ تا تیر ۵۷، مشارکت بازاریان به‌طور عمده به حضور در راهپیمایی‌ها و گردهمایی‌هایی در یادبود شهدای شورش‌های شهرهای قم، تبریز و یزد محدود می‌شد. بستن مغازه‌های بازار مؤثرترین تاکتیک مقاومت بود، روشی که بلافاصله در اقتصاد شهر تأثیر می‌گذاشت می‌توانست یک حالت بحرانی در شهرها ایجاد کند. بازار قم اولین بازاری بود که مغازه‌ها در آن بسته شد. این تعطیلی از ۱۹ دی ۵۶ شروع شد که از آن به بعد تا سقوط رژیم پهلوی به‌طور مکرر این تعطیلی‌ها به وقوع پیوست. سازماندهی و مشارکت در تظاهرات و تجمع‌های خیابانی شکل دیگری از مشارکت بازاریان در اعتراض‌های انقلابی بود. طبق آمارهای رسمی تقریباً دو سوم از ۲۵۰۰ تظاهرات گزارش شده که طی انقلاب به وقوع پیوست توسط علما و بازاریان تدارک داده شده بود. بازاریان همچنین حمایت‌های مالی قابل توجهی برای برگزاری تظاهرات‌ها، اعتصاب‌ها، شورش‌ها و انتشار و پخش روزنامه‌ها، اعلامیه‌ها و نوارها می‌کردند و تأمین منابع مالی گروه‌های انقلابی و سازماندهی آنها توسط بسیاری از تجار مرفه صورت می‌گرفت. همچنین آمارهای دیگر نشان می‌دهد بیش از نصف شهدای انقلاب متعلق به لایه‌های پایین و متوسط رو به پایین بازاری‌های جوان و اعضای خانواده آنها بود (اشرف، بنوعیزی؛ ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۵۱).

۳. طبقه متوسط جدید و روشنفکران

طبقه متوسط جدید که شامل معلمان، دانشجویان، دانش‌آموزان، نویسندگان، هنرمندان و بعضی صاحبان مشاغل رده بالا می‌شد نیز شبکه دیگری از مخالفین بود که نقش عمده‌ای در شکل‌دهی به شبکه گسترده ضد قدرت علیه رژیم پهلوی داشتند. سهم صاحبان مشاغل بالا، فنی و سایر کارگران مربوط به نیروی کار در فاصله سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۱ از ۱/۶ درصد به ۳/۵ درصد رسید که یعنی بیش از دو برابر شد. در میان اینها طبق آمار ۲۰۸ هزار معلم و ۶۷۲۶ استاد دانشگاه، ۶۱۰۶۶ مهندس، یقه سفید، مدیر و ۲۱۵۰۰ نفر خدمه پزشکی در سال ۵۶ وجود داشت و می‌توان دانش‌آموزان دبیرستان و همه دانشجویان را نیز به رقم بالا افزود، که در فاصله سال‌های ۳۲ تا ۵۶ از ۱۳۸ هزار به ۱،۲۰۲،۰۰۰ رسیده‌اند (فوران، ۱۳۷۷: ۴۹۰-۴۹۱).

به نوشته هانتینگتون، «دانش‌آموزان منسجم‌ترین و مؤثرترین نیروهای انقلابی در درون جامعه روشنفکری هستند.» که دانش‌آموزان ایرانی نیز در این راستا نقش مهمی را در جریان انقلاب اسلامی ایفا کردند. همچنین دانشجویان نیز کارکردی شبیه به دانش‌آموزان با درجه‌ای بیشتری از خودآگاهی و تأثیرپذیری از جریانات خارج دانشگاه در جریان انقلاب اسلامی ایفا کردند. در سال ۱۹۶۶، تعداد دانشجویان شاغل به تحصیل در مؤسسات آموزش عالی در حدود ۵۲۲۹۴ نفر بود و درست یک دهه بعد، این تعداد هشت برابر شد و به ۴۳۷۰۸۹ نفر رسید. به رغم موفقیت‌های چشمگیر آموزشی، مؤسسات

آموزش عالی قادر به تأمین کافی افراد متخصص و حرفه‌ای مورد نیاز کشور نبودند. در نتیجه، ایران دست به دامان کمک غرب شد و در سال ۱۹۷۸ حدود ۶۷۰۰۰ نفر از دانشجویان ایرانی برای ادامه تحصیل، راهی کشورهای غربی شدند که در این میان ۵۴۳۴۰ نفر به آمریکا، ۴۴۴۵ نفر به جمهوری فدرال آلمان و ۴۳۳۶ نفر به بریتانیا رفتند (میلانی، ۱۳۸۱: ۱۲۸).

بسیاری از دانشجویان ایرانی شاغل به تحصیل در خارج، به شدت سیاسی بودند. در دهه ۱۹۶۰ تعدادی از آنان کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) و انجمن دانشجویان مسلمان را تشکیل دادند. سازمان‌های دانشجویی مذکور، عمده‌ترین دستگاه تبلیغاتی مخالف شاه در خارج و منبع انسانی عظیمی بودند که گروه‌های مختلفی همچون کمونیست‌ها، مائوئیست‌ها، اسلام‌گراها و ملیون به عضوگیری از میان آنان پرداختند. همچنین کنفدراسیون مذکور به سازماندهی تظاهرات ادواری علیه شاه و تسخیر خشونت‌آمیز سفارتخانه‌های ایران در کشورهای خارجی از جمله اروپا و آمریکا پرداخت (میلانی، ۱۳۸۱: ۱۲۸).

در این میان روشنفکران جوان دهه ۵۰، برخلاف روشنفکران نسل‌های قبل‌تر، به نوعی به اسلام بازگشتند و برخی از آنها با تأکید گزینشی بر آن، اسلام را در قالب یک ایدئولوژی انقلابی عرضه کردند. به رغم اینکه برخی از روشنفکران جدید تا حدودی مخالف روحانیون بودند، اما از نقش سیاسی مذهب هواداری می‌کردند. آنها در جست‌وجوی اجتماع سیاسی نوینی بودند که در آن اسلام بنیان اصلی را تشکیل می‌دهد. وجوه اصلی این ایدئولوژی جدید دشمنی با غرب و تکیه بر فرهنگ و اقتصاد محلی بود. شارح و مفسر عمده این روند دکتر علی شریعتی و گروه ارشاد او بود. سخنرانی‌های او در حسینیه ارشاد تهران، خیل عظیمی از دانشجویان و جوانان را به سمت خود جلب کرد (بشیریه، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

سخنرانی‌های شریعتی در حسینیه ارشاد باعث تجمع بسیاری از جوانان و پمپاژ روحیه انقلابی به آنها بود. با این حال عدم برخورد جدی ساواک با شریعتی یکی از عواملی است که باعث شده نگاه‌های شک برانگیزی به نقش شریعتی در انقلاب وجود داشته باشد. حقیقت این است که ساواک و شریعتی به شهادت برخی از نامه‌ها متبادله، بازجویی‌ها و شرح حال‌هایی که شریعتی برای بیان دیدگاه‌هایش تهیه و به ساواک داده است به نوعی وحدت نظر در برخورد با مسائل اجتماعی و روحانیت و مارکسیسم و مبارزه با سنت‌های اصیل تحت عنوان خرافه‌زدایی وجود داشت اما به اعتقاد برخی، ساواک به نوعی فریب خورد و تصورش در اینکه می‌تواند از شریعتی در مقابل روحانیت استفاده کند خطا بود و آثار دکتر شریعتی و سخنرانی‌های او در اصل به ضرر رژیم پهلوی ختم شد (جعفریان، ۱۳۸۹: ۵۷۸-۵۷۹).

در حالی که رژیم توقع داشت در شرایط بحران، این طیف در قالب یک شبکه حامی حکومت عمل کند در جریان انقلاب اسلامی، طبقه متوسط جدید همراه با طیف سنتی و بازار ائتلاف بزرگی علیه شاه رقم زد و به درهم تنیدگی شبکه ضد قدرت کمک زیادی کرد. با وجود اینکه سبک تجددخواهی پهلوی، فرصت‌های مادی جدیدی را در اختیار طبقه متوسط تحصیل کرده قرار می‌داد؛ اما این طیف را از لحاظ سیاسی محدود می‌کرد. انجمن‌های مستقل شغلی و صنفی بعد از کودتای ۲۸ مرداد برچیده شدند و تنها

انجمن‌های سازمان یافته به دست دولت، اجازه فعالیت داشتند. دانشجویان در بین اعضای طبقه متوسط جدید فعال تر بودند و در بسیاری از اعتراض‌ها و اعتصابات‌های برگزار شده نقش سامان‌دهنده و بسیج مردم را به عهده داشتند (فوران، ۱۳۷۷: ۴۹۴).

۴. شبکه کارگران

شبکه کارگران صنعتی و مخصوصاً کارگران صنعت نفت یکی دیگر از شبکه‌های ضد قدرت حکومت پهلوی بود که تحصن‌ها و اعتصابات این شبکه در آستانه انقلاب اسلامی به روند پیروزی انقلاب سرعت بخشید. در طول ۳۷ سال سلطنت محمدرضا شاه تعداد کارگران به پنج برابر افزایش یافت و به ۱ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر رسید؛ یعنی در سال ۱۳۴۲ از کل نیروی کار کشور تعداد کارگران شهری - صنعتی از ۲۰/۶ درصد و کارگران بخش خدمات از ۲۳/۸ درصد به ترتیب در سال ۱۳۵۶ به ۳۳/۲ درصد و ۳۴ درصد رسید. با این حال دستمزد کارگران با رونق و رکود فروش نفت و درآمدهای حاصله از آن همراه بود. به اقتضای افزایش مستمر درآمد دولت از فروش نفت، دستمزد کارگران شهری بین ۳۰ تا ۵۰ درصد افزایش یافت؛ ولی به رغم بهبود یافتن سطح زندگی طبقه کارگر - ناشی از کمک‌های مختلف دولت - افزایش دستمزد هیچ هماهنگی با قدرت خرید آنان نداشت. اکثر مزدبگیران ایران با مخارج روز افزون مسکن و دیگر خدمات رو به رو بودند و شکاف میان کارگران ماهر و غیرماهر وسیع تر شده بود. حتی کارگرانی که دستمزدهای واقعی آنان بالا رفته بود باز تحت تأثیر تورم کلی شهرها قرار گرفته بودند. اینها عواملی است که دست‌کم از جهاتی زیربنای جنبش اعتصابی اواسط دهه ۱۹۷۰ و همچنین اعتراضات و مبارزات وسیع‌تر مردم ناراضی در سال ۱۹۷۸ را تشکیل داد (ازغندی، ۱۳۸۲: ۱۴۳-۱۴۵).

دولت پهلوی در اجرای برنامه توسعه اقتصادی با مشکلات زیادی، به خصوص در چگونگی برخورد با طبقه کارگر رو به رو بود. از یک سو با خفقان حاکم از فعالیت سازمان یافته آنان جلوگیری می‌کرد و از سوی دیگر برای به دست آوردن حداقل همکاری بخشی از کارگران، اتحادیه‌های کارگری قابل کنترلی ایجاد کرد. دولت با احتیاط فعالیت کارگران را در اتحادیه‌ها و شوراهای کارگری کارخانه‌های بزرگ و برخی از کارگاه‌های کوچک تا اوایل دهه ۱۳۴۰ تحمل کرد، اما از این تاریخ به بعد با یورش ارتجاعی به سازمان‌ها و نهادهای مشارکت قانونی به عمر این نوع سازمان‌ها خاتمه داد. با این حال فعالیت سازمان یافته کارگران به مثابه نیروی سرنوشت‌ساز در واپسین ماه‌های پیروزی انقلاب اسلامی دوباره آغاز شد. با مداخله طبقه کارگر به خصوص کارگران بخش صنایع در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ در پویش مبارزه انقلابی ضد حکومتی، نهضت انقلابی وارد مرحله جدید و سرنوشت‌سازی گردید. اعتصابات که در کارخانه‌های استان‌های آذربایجان، گیلان، مازندران و تهران شروع شده بود با ایجاد کمیته‌های اعتصاب در بزرگ‌ترین کارخانه‌ها و شرکت‌های دولتی و خصوصی به سراسر کشور گسترش یافت و با اعتصاب کارگران صنایع نفت در مهر ۱۳۵۷ به اوج خود رسید. همبستگی کارگران با نیروهای انقلابی، تبعیت از

رهبری، سازمان‌یافتگی و مبارزه‌جویی کارگران علیه دولت، بدون تردید نقش تعیین‌کننده و مؤثری در سقوط محمدرضا شاه بازی کرد (ازغندی، ۱۳۸۲: ۱۴۷).

طبقه کارگر در ایران که در آستانه انقلاب اسلامی به قسمتی از شبکه در هم تنیده ضد قدرت تبدیل شده بود، کمتر کنش‌هایی مشابه طبقه کارگر در دیگر نقاط جهان از خود بروز می‌داد و جدای از برخی دغدغه‌هایی که در حوزه عدالت اجتماعی پیگیری می‌کرد- که نسخه تکمیل شده آن در آموزه‌های اسلامی و دینی و شعارهای گروه‌های اسلامی یافت می‌شد- تبعیتی از آرمان و مانیفست احزاب و گروه‌های چپ‌گرای ایران نداشت و در کنش‌های سیاسی و اجتماعی و بالاخص در مورد انقلاب همراه با دیگر گروه‌های اجتماعی دنباله‌روی شعارها و آموزه‌های اسلامی و رهبری امام خمینی(ره) بود. در حقیقت کارگران ایرانی که هویت مذهبی و سنتی خود را حفظ کرده بودند از طریق مساجد و هیأت مذهبی با شبکه روحانیت و دیگر مخالفان رژیم پهلوی مرتبط می‌شدند و البته بودند طیف دیگری از کارگران که متأثر از جنبش‌های چپ و گروه‌های مارکسیستی دست به اقداماتی علیه رژیم پهلوی می‌زدند.

۵. متصل‌کننده‌های (سوئیچر) شبکه ضد قدرت

پیروزی انقلاب اسلامی حاصل ائتلاف و اتصال بین چند شبکه متفاوت بود که در نهایت توانست یک شبکه در هم تنیده از ضد قدرت را در مقابل رژیم پهلوی شکل دهد. به قول جان فوران تقریباً همه پژوهشگران جدی ایران برآنند، که انقلاب ایران حاصل ائتلاف طبقاتی بود که طیفی از نیروهای شهری، مردمی و چند طبقه این ائتلاف را شکل داده بودند (فوران، ۱۳۷۷: ۵۶۶).

اما این ائتلاف بین شبکه‌های متفاوت به‌صورت اتفاقی رخ نداده است بلکه ایجاد ارتباط بین این شبکه‌ها توسط چند سوئیچر ایجاد شده است. مهم‌ترین این سوئیچرها عبارت است از شبکه مساجد و هیأت مذهبی و دانشگاه‌های کشور.

۱. مساجد و هیأت مذهبی

یکی از مهم‌ترین شبکه‌هایی که بین مردم عادی، بازار و روحانیت و مراجع ارتباط ایجاد می‌کرد و به مثابه کانون ارتباطات مبارزان انقلاب عمل می‌کرد، شبکه مساجد و هیئات مذهبی بود (جمالزاده، امینیان؛ ۱۳۹۲: ۱۶۵). مراجع و اساتید حوزه‌های علمیه به‌عنوان برنامه‌نویسان این انقلاب عمدتاً آموزه‌های خود را در کلاس‌های درس به طلاب و روحانیون منتقل می‌کردند و طلاب و روحانیون نقش انتقال این آموزه‌ها به عامه مردم را به عهده داشتند که این اتفاق معمولاً در مساجد و هیئات مذهبی رخ می‌داد. به این طریق ارتباط بین شبکه روحانیت و طبقه متوسط سنتی و بازار ایجاد می‌شد؛ بازاری‌ها به آداب اسلامی تمسک بیشتری می‌ورزیدند و از دیرباز از لحاظ اقتصادی و سیاسی با علما گره خورده بودند و از طرف دیگر تقریباً در همه شهرهای ایران مساجد [عمده] در مجاورت بازار قرار داشت و علاوه بر این دادن خمس و اعانه به صندوق‌های خیریه، رابطه بین شبکه روحانیت و بازار را مستحکم کرده بود (اشرف، بنوعیزی؛ ۱۳۸۶: ۱۹).

در بین سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶ مساجد به مکتب و مدرسه ایدئولوژی اسلامی تبدیل شده بود و در بسیاری از مساجد کلاس‌های اصول عقاید، مبانی ایدئولوژی اسلام و تفسیر قرآن برگزار می‌شد و این فعالیت‌ها باعث شد که در سال ۵۶ مساجد به یکی از پرقدرت‌ترین محل‌های تجمع مخالفین تبدیل شود. با وجود اینکه آمار دقیقی از تعداد مساجد در آن سال‌ها در دست نیست اما تخمین زده می‌شود که آن سال‌ها بین سی تا سی و پنج هزار مسجد در ایران وجود داشته است که از این تعداد نزدیک دو هزار و صد مسجد در تهران واقع شده بود (حسینیان، ۱۳۸۷: ۸۰۱-۸۰۳).

۲. دانشگاه

اما دانشگاه یکی دیگر از متصل‌کننده‌های شبکه‌های ضد قدرت بود که به خوبی توانسته بود بین طبقه متوسط جدید و دانشجویان با شبکه روشنفکران و نخبگان مخالف رژیم پهلوی ارتباط ایجاد کند. دانشگاه‌ها در ایران همواره محل شروع بسیاری از تحریکات و جنبش‌های اجتماعی بوده است و در جریان انقلاب اسلامی نیز محل پرورش طیفی از مخالفان رژیم بود. طی سال‌های منتهی به انقلاب دانشگاه‌های کشور همراه با دیگر اقشار تلاش‌های فراوانی برای تدارک اعتراضات و بسیج مردم برای حضور راهپیمایی‌های اعتراضی انجام داد. در بین دانشگاه‌های کشور دانشگاه تهران نقش ویژه‌ای داشت. علی‌رغم اینکه طی آن سال‌ها دانشگاه‌ها بیشتر محل تجمع گروه‌های چپ شده بود، حضور برخی از روحانیون (مانند شهید مطهری، شهید باهنر و شهید مفتاح) در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه تهران، تأثیر زیادی در ایجاد ارتباط بین شبکه روحانیت و شبکه دانشجویان داشت.

۳. رهبری امام خمینی(ره)

اما شاید مهم‌ترین سوئیچر که شبکه‌های مختلف ضد قدرت و مخالف رژیم پهلوی را به هم متصل می‌کرد، رهبری امام خمینی(ره) و ویژگی‌های کاریزماتیک ایشان برای رهبری یک جنبش اجتماعی در این سطح بود. نقش رهبری، تحریک نارضایتی از وضع موجود، برانگیختن روحیه انقلابی، بیان و گسترش اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های جدید جایگزین، تنظیم و برنامه‌ریزی راهبردها و تکتیک‌های حرکت انقلابی، بسیج و به صحنه آوردن توده‌ها، ایجاد نظام سیاسی جدید و تلاش در جهت رساندن جامعه به اهداف و شعارهای انقلاب پس از پیروزی است (ملکوتیان، ۱۳۸۶: ۳۰-۳۱).

به اعتقاد بسیاری از نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی، امام خمینی(ره) تمام ویژگی‌های لازم برای رهبری جنبش و ایجاد وحدت در بین شبکه‌های مختلف ضد قدرت و تشکیل ائتلافی بین مخالفان برای مبارزه علیه حکومت حاکم را دارا بود. ایشان یک انسان ایده‌آل با همه صفات و ویژگی‌های برجسته و تبلور سنتی علمای شیعه و شیوه رهبری او نتیجه سنت تاریخی طولانی از صدر اسلام بود. ایشان زندگی ساده و بی‌پیرایه و هوش و استعداد سرشاری داشت و نظم خاصی بر زندگی وی حاکم بود. امام همچنین در ایجاد ارتباط با اقشار و توده‌های مردم نبوغ خاصی داشت؛ به طوری که با کلامی بسیار ساده و قابل درک برای همه حتی بیسوادترین انسان‌ها، پیچیده‌ترین مسائل اجتماعی-سیاسی را مطرح می‌کرد و با بیان خود در اعماق قلوب انسان‌های معتقد و مؤمن نفوذ می‌کرد (ملکوتیان، ۱۳۸۶: ۳۰-۳۱). امام(ره) را

می‌توان رهبری محسوب نمود که دارای کار ویژه‌های هر سه نوع رهبری - ایدئولوگ، بسیج‌گر و مدیر - است. از تبیین ایدئولوژی ولایت فقیه تا بسیج توده‌های مردم علیه نظام پادشاهی و سپس مدیریت ده ساله نظام جمهوری اسلامی ایران همگی مؤید کار ویژه‌های رهبری است (محمدی، ۱۳۷۲: ۱۰۸). همین ویژگی‌ها در کنار ارائه گزینه‌ای روشن و استوار در برابر شاه، هشیارانه نیروها و شبکه‌های ناهمگن اجتماعی را زیر چتر رهبری ایشان گردآورد (فوران، ۱۳۷۷: ۵۶۸).

فروپاشی شبکه‌ی قدرت رژیم پهلوی

در کنار تلاش محمدرضا پهلوی برای تقویت پایه‌های قدرت خود از سال ۴۳ به بعد، شبکه ضد قدرت نیز توسط کنشگران اجتماعی مخالف حکومت شکل می‌گیرد. این شبکه ضد قدرت به تدریج رشد می‌کند و اتصال بین شبکه‌های مخالفان رژیم پهلوی را مستحکم می‌کند. این شبکه درهم تنیده ضد قدرت به رهبری امام خمینی(ره) راه‌های نفوذ به شبکه قدرت را پیدا می‌کند و همزمان با فروپاشی شبکه‌های قدرت رژیم پهلوی و جدا شدن اتصال بین آنها، حکومت پهلوی را سرنگون می‌کند. فروپاشی قدرت رژیم پهلوی حاصل فعالیت کنشگران اجتماعی در کنار وقوع برخی اتفاقات در محیط پیرامونی ایران و شرایط جهانی و بین‌المللی بود که در کنار مشکلات اقتصادی به وجود آمده پایه‌های قدرت حکومت را سست کرد.

از سال ۱۹۷۴ به بعد قیمت کالاها به شدت رشد کردند. بر اساس آمار رسمی، نرخ تورم در حد فاصل سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ به ۹۳/۸ درصد یا میانگین سالانه‌ی ۱۸ درصد رسید. با این حال به گفته کیهان این رقم تنها در فاصله سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۶ به ۲۰۰ درصد یا میانگین سالانه ۵۰ درصد رسید. در تهران که یک سوم جمعیت آن در خانه‌های اجاره‌ای زندگی می‌کردند، میزان کرایه‌ها ۵۰۰ درصد و قیمت زمین ۴۰۰ درصد افزایش یافت. به دنبال تورم، شکاف درآمدها نیز تعمیق یافت و نابرابری بین طبقات اجتماعی رشد پیدا کرد (بشیره، ۱۳۹۳: ۱۳۶-۱۳۷).

در مقابله با این وضعیت اقتصادی رژیم پهلوی باید تصمیماتی اتخاذ می‌کرد که دست‌کم بخشی از بورژوازی بالا و طبقه سرمایه‌دار و ثروتمند از آنها آسیب می‌دید. در دهه‌های گذشته، کارآفرینان با سرمایه‌گذاری در محیطی امن به سودهای بالایی دست یافته بودند. اکنون شاه اعلام کرد که ما مصمم به حل و فصل تمام مناقشات طبقاتی در ایران هستیم. نتیجه تغییر شرایط، فرار سرمایه به خارج از کشور بود. طی یک سال بعد از ارائه برنامه بازتوزیعی، ۲ میلیارد دلار از سرمایه‌های خصوصی به خاطر فقدان فرصت سرمایه‌گذاری به خارج از کشور منتقل شد. رژیم طی مبارزه با گران‌فروشی شماری از بازرگانان شرکت‌های بزرگ را بازداشت کرد و این اتفاقات اعتراض بسیاری از اعضای طبقه سرمایه‌دار و ثروتمند حامی رژیم را به دنبال داشت و این در حالی است که این سیاست‌ها نتوانست از اعتراض اقشار و طبقات پایین بکاهد و از بسیج آنها مقابل حکومت جلوگیری به عمل آورد (بشیره، ۱۳۹۳: ۱۴۱-۱۴۲).

از طرف دیگر حکومت نتوانست انتظارات شبکه دیوان‌سالاری عظیم حکومت که بخشی از طبقه متوسط جدید به حساب می‌آمدند را فراهم کند. در واقع شاه در حوزه اقتصادی-اجتماعی دست به نوسازی زد و طبقه متوسط جدید را گسترش داد اما نتوانست در حوزه دیگر یعنی حوزه سیاسی نوسازی نماید. این ناتوانی حلقه‌های پیونددهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد، راه‌های ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم را بست و شکاف بین گروه‌های حاکم و نیروهای اجتماعی مدرن را بیشتر کرد. بدین ترتیب در سال ۵۶، شکاف میان نظام اقتصادی-اجتماعی توسعه‌یافته و نظام سیاسی توسعه‌نیافته آن‌چنان عریض بود که تنها یک بحران اقتصادی می‌توانست کل رژیم را متلاشی کند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۲۴).

در حقیقت عدم توجه رژیم به ایجاد یک فضای باز سیاسی به موازات پیشرفت‌های اجتماعی-اقتصادی بعد از سال ۱۳۴۲ باعث عدم رشد نهادهای مشارکتی در ایران شد. فقدان نهادهای مشارکت مردمی در امور سیاسی-اجتماعی و اقتصادی کشور آثار ناگواری به دنبال داشت، که از جمله می‌توان به دو قطبی شدن اجتماع، آشفتگی اقتصادی احساس بیگانگی روحی در میان مردم و بالاتر از همه به شکننده بودن ثبات سیاسی اشاره کرد و این عوامل باعث شد با وجود برخی اشتراکات بین طبقه متوسط و روشنفکران عضو شبکه دیوان‌سالاری و فرهنگ تبلیغی از سوی رژیم شاه، این گروه نیز به تدریج از شبکه حامیان حکومت جدا شده و به شبکه مخالفان رژیم متصل شوند (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۸۴).

تا اواخر پاییز سال ۵۷ هنوز هم سیاست‌گذاران بالای واشنگتن و تهران، که بعضاً به خاطر تماس‌های بسیار محدودشان با ایرانی‌ها و اعتماد بر گزارش‌های ساواک و مقامات رسمی ایران، در مورد شناخت مخالفین گمراه بودند، اطمینان داشتند که رژیم شاه پابرجا خواهد ماند. در حدود پاییز بود که بعضی از افراد در وزارت خارجه آمریکا و در ایران کم‌کم نظر خود را تغییر می‌دادند، و از اوایل ماه نوامبر (اوایل آبان) بود که سفیر آمریکا آقای سولیوان به آمریکا تلگراف کرد که او شک دارد که دیگر شاه و بعداً بختیار بتوانند باقی بمانند. سفارت شروع به برقراری تماس‌هایی با افراد مخالف اعم از چپی‌ها و یا گروه طرفداران امام خمینی(ره) نمود، که از آن جمله رهبران جبهه ملی، بازرگان و بعضی روحانیون مثل شهید بهشتی بودند. این طور به نظر می‌رسید که وزارت خارجه آمریکا در اواخر کار طرح عقیمی را تصویب کرده باشد که به موجب آن ائتلافی از جبهه ملی و روحانیون حکومت کنند و شاه نیز عملاً از صحنه خارج شود. محتوای نقشه سولیوان در مورد اعزام یک نفر از مقامات آمریکایی به منظور ملاقات با امام خمینی(ره) احتمالاً همین مطلب بود که قطعاً توسط مشاور امنیت ملی آمریکا برژینسکی، سد گردید. زیرا او مخالف نظر وزارتخانه و از طرفداران اتخاذ یک موضع سرسختانه بود و از نظر او نگه داشتن شاه بر سر کار همچنان ممکن بود. سیاست کارتر نیز در این زمینه مشخص نبود تا اینکه در اوایل دی ماه ژنرال هایزر را به ایران فرستاد تا در مورد وضعیت نیروی‌های مسلح به رئیس‌جمهور گزارش دهد و کوشش نماید که آن نیروها را متحد و دست‌نخورده باقی نگه دارد و امکان کودتا را به‌عنوان آخرین گزینه فراهم کند (کدی، ۱۳۶۹: ۳۷۲-۳۷۳).

تصور اینکه حکومت دیگر نمی‌تواند بر حمایت آمریکا حساب باز کند به تدریج در ذهن محمدرضا پهلوی شکل می‌گیرد و این تصور موجب تضعیف اعتماد به نفس شاه و در پی آن تضعیف پایه‌های قدرت حکومت با قطع اتصال بین شبکه ژئوپولیتیک حامی رژیم پهلوی با شاه می‌شود. این مسئله در کتاب پاسخ به تاریخ محمدرضا و بسیاری از مصاحبه‌های رادیویی تلویزیونی و مطبوعاتی شاه بعد از خروج از ایران در سال ۵۷ مشاهده می‌شود که شاه کشورهای غربی را متهم به دست داشتن در انقلاب می‌کند. ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز هر دو در خاطراتشان به این نکته اشاره می‌کنند که ما دیگر به این سؤال شاه عادت کرده بودیم که از ما می‌پرسید چرا سیاست‌های دولت‌های متبوع شما در مورد من تغییر کرده است؟ در واقع شاه به دنبال این سؤال بود که چرا غربی‌ها و بالاخص آمریکا سیاست‌شان را در مورد او تغییر داده‌اند (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۲۴-۲۷).

ارتش نیز به‌عنوان آخرین شبکه از پایه‌های قدرت رژیم پهلوی با گسترش اعتراضات مردمی و خروج محمدرضا پهلوی از ایران از هم پاشید. به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، ارتش در پاییز سال ۵۷ هنوز قابل اعتماد بود و در موارد متعدد به روی راهپیمایان آتش گشود. اما از دی به بعد، درخواست روحانیت و تظاهرکنندگان از ارتش به اینکه به روی جمعیت مسلمان بی‌سلاح تیراندازی نکند کار خود را کرد و صدها سرباز و درجه‌دار از قم و مشهد در جریان ماه محرم از ارتش فرار کردند و با این کار جلوگیری از راهپیمایی‌های عظیمی که ارکان رژیم را به لرزه درآورد عملاً غیرممکن شد. در آن ماه به‌طور متوسط روزی هزار سرباز ارتش فرار می‌کرد و آنهایی که باقی ماندند از دستورات فرماندهان سرپیچی می‌کردند، به راهپیمایان می‌پیوستند، به مخالفان رژیم اسلحه می‌دادند، افسران خود را با تیر می‌زدند، یا اعتصاب غذا می‌کردند. کار به جایی رسید که افسران خود به تیراندازی به روی تظاهرکنندگان مبادرت می‌ورزیدند. در فرماندهی عالی ارتش نیز دو دستگی پدید آمد: عده‌ای می‌گفتند باید با تمام نیرو به مقابله با راهپیمایان برخاست و عده‌ای می‌گفتند این کار بی‌حاصل است و ارتش را با خطر روبه رو می‌سازد (فوران، ۱۳۷۷: ۵۷۹).

نتیجه‌گیری

حکومت پهلوی حاصل اتصال چند شبکه در هم پیچیده بود که قدرت حاکم را شکل می‌دادند و اتصال این شبکه‌ها از طریق یک سوئیچر، قدرت حکومت را افزایش می‌داد. شبکه‌های ارتش، سرمایه‌داران حامی حکومت پهلوی و دربار، دیوان‌سالاری عظیم رژیم پهلوی و شبکه ژئوپولیتیکی حامی محمدرضا پهلوی، به‌وسیله شخص محمدرضا پهلوی به هم متصل می‌شدند. بحران اقتصادی سال‌های منتهی به انقلاب و برخی تصمیمات دربار برای بهبود شرایط اقتصادی که به ضرر سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران بخش خصوصی تمام شده بود، منجر به کم‌رنگ شدن حمایت شبکه ثروتمند سرمایه‌دار شد و در کنار آن مشکلات اقتصادی ناشی از پایین آمدن قیمت نفت و عدم توسعه سیاسی و فراهم نشدن انتظارات در این بخش، حمایت کارمندان دولتی و شبکه دیوان‌سالاری حکومت پهلوی را سست کرده بود. از طرف دیگر

نفوذ شبکه ضد قدرت در ارتش و از بین رفتن اعتماد به ارتش در وفاداری به حکومت و تردیدهای به وجود آمده در حمایت آمریکا از رژیم پهلوی، شبکه قدرت حکومت را در آستانه فروپاشی قرار داد.

پیروزی انقلاب اسلامی حاصل کنش‌های اجتماعی مخالفان رژیم پهلوی بود که در قالب اتصال شبکه‌های ضد قدرت پدید آمد. کنشگران اجتماعی مخالف رژیم، در قالب شبکه‌های مختلفی قرار گرفته بودند که این شبکه‌ها از طریق سوئیچرهای (متصل‌کننده) مشخصی با هم مرتبط می‌شدند. شبکه روحانیت، طیفی از شبکه کارگران و طبقه متوسط سنتی و شبکه بازار از طریق مساجد و هیئات مذهبی به هم متصل می‌شدند؛ مسجد و هیأت در قالب یک متصل‌کننده، ارتباط و اتصال بین این شبکه‌ها را تسهیل می‌کرد. از طرف دیگر شبکه روشنفکران و نخبگان و طبقه متوسط جدید از طریق دانشگاه به هم متصل می‌شدند و دانشگاه از طرف دیگر متصل‌کننده روحانیت با طبقه متوسط جدید و شبکه روشنفکران و نخبگان بود که این ارتباط از طریق حضور برخی روحانیون در دانشگاه تهران حاصل می‌شد که همه این شبکه‌ها از طریق یک سوئیچر اصلی که رهبری امام خمینی(ره) بود ائتلاف مخالفان رژیم پهلوی را تشکیل داده بودند و به هم متصل می‌شدند.

از هم گسستگی شبکه‌های قدرت رژیم پهلوی با نفوذ شبکه‌های مخالفان در بین شبکه قدرت حکومت و از طرف دیگر اتصال شبکه‌های ضد قدرت به یکدیگر، پایداری حکومت را ناممکن کرده بود که هم‌زمانی این مسئله با خروج محمدرضا پهلوی که به‌عنوان یک سوئیچر (متصل‌کننده) شبکه‌های قدرت حکومت را به هم متصل می‌کرد، عملاً پایه‌های حکومت را سست کرد و منجر به فروپاشی رژیم پهلوی شد.

منابع

- آبراهامیان، پرواندا (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ازغندی، سید علیرضا (۱۳۷۶)، *روابط خارجی ایران (دولت دست نشانده) ۱۳۲۰-۱۳۵۷*، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، سید علیرضا (۱۳۸۲)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- اشرف، احمد و بنوعزیزی، علی (۱۳۸۶)، *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران*، ترجمه: سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳)، *زمینه‌های اجتماعی انقلاب*، برگردان علی اردستانی، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، دوره جمهوری اسلامی، تهران: نگاه معاصر.
- تیلور، استن (۱۳۸۷)، *علوم اجتماعی و انقلاب‌ها*، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: دانشگاه شاهد.
- تیلی، چارلز، ۱۳۸۵، *انقلاب و بسیج سیاسی*، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

- جعفریان، رسول (۱۳۸۹)، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهب‌های سیاسی ایران*، از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب، تهران: خانه کتاب.
- جمالزاده، ناصر و امینیان، مهدی (۱۳۹۲)، *نقش مساجد در پیروزی انقلاب اسلامی*، فصلنامه مطالعات فرهنگ-ارتباطات، شماره ۲۴.
- حسینیان، روح الله (۱۳۸۷)، *چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران (۱۳۴۲-۱۳۵۶)*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۲)، *مقدمه‌ای برای انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات روزنه.
- سمتی، هادی (۱۳۷۵)، *نظریه بسیج منابع و انقلاب اسلامی ایران*، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران) شماره ۳۵.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۳)، *شبکه‌های خشم و امید؛ جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت*، ترجمه مجتبی قلی پور، تهران: نشر مرکز.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۳)، *قدرت ارتباطات*، ترجمه محمد آذری نجف آبادی، تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها.
- کدی، نیکی (۱۳۶۹)، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم.
- گازیوروسکی، مارک ج. (۱۳۷۱)، *دیپلماسی آمریکا و شاه*، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵)، *مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی.
- عبیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۰)، *طبقات اجتماعی و رژیم شاه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- محمدی، منوچهر (۱۳۷۲)، *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، تهران: امیرکبیر.
- ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۶)، *بازخوانی علل وقوع انقلاب در سپهر نظریه پردازی‌ها*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- میلانی، محسن (۱۳۸۱)، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران؛ از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۷)، *سیاست خارجی ایران در دروان پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷)*، تهران: نشر پیکان.
- Castells, Manuel (2009), *Communication power*, Oxford University Press, New York.
- Morgenthau, Hans J. & Thompson Kenneth W. (1985), *Politics Among Nations, The Struggle for Power and Peace*, Kalyani Publishers, New Delhi - Lundhiana.